

اصیل، به خلق قطعات مختلف موسیقی و اجرای کنسیرت‌ها محدود نمی‌شود؛ بلکه او همواره با روحیه‌ای که شایسته یک هنرمند متعهد است، به شکل‌های گوناگون برای استحکام ساختارهای موسیقی سنتی تلاش کرده که تأسیس گروه «چاووش» از نمونه‌های شاخص آن است. نگاهی به زندگی و مشی رفتاری استاد شجریان نشان می‌دهد که او علاوه بر اینکه یک هنرمند درجه‌یک در عرصه کاری خود بوده، همواره با بهره‌گیری از روابط اجتماعی بالا و نگاه مسئولانه‌اش

برای اعتلای موسیقی اصیل ایرانی، به دنبال ایجاد زمینه مناسب برای زنده‌نگه‌داشتن میراث گران‌بهای هنر ایران زمین بوده است. از همین روی، زندگی شجریان پر از مراودات گوناگون و همکاری‌های متعدد با مهم‌ترین چهره‌های هنر بومی کشور مان، از هوشنگ ابتهاج و محمدرضا لطفی گرفته تا پرویز مشکاتیان، حسین علیزاده و کیهان کلهر بوده است؛ گویی این مرد هرگز ابایی از قدکشیدن هم‌صنف‌های خود نداشته است و بیش از آنکه به جایگاه خودش فکر کند، به تقویت

خراسانی در جلouxان تا حدودی منتفی شد. بحث دفن پیکر شاعران در داخل فضای آرامگاه فردوسی نیز به طور کل بعد از دفن مهدی اخوان ثالث منتفی شده بود. زیرا همان زمان هم موافقان و مخالفان فراوان بودند. البته موافقت‌ها و مخالفت‌ها همه از سر دلسوزی بود و کسی دشمنی نداشت. مخالفان معتقد بودند اخوان آدم بزرگی است ولی وقتی در باغ آرامگاه فردوسی دفن شود، نمی‌توان برایش آرامگاهی بنا کرد، چراکه هر چه بسازی، در برابر بنای آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی حقیر به‌نظر می‌رسد. به همین دلیل ممکن است اینجا گمنام باقی



عکاس: محمدرضا شجریان/تهران

اشاره کرد. علاوه بر موسیقی، شجریان در خوشنویسی هم حرف‌های زیادی برای گفتنن دارد که هنرش در این عرصه، تا حدودی تحت‌الشعاع اقتدار بی‌چون و چرای او در موسیقی قرار گرفته است. به این‌ها تسلط به ادبیات و فهم درست محتوای آثار را هم اضافه کنید که اگر نبود این درک دقیق و درخور احترام، هرگز آثارش به این سطح از ماندگاری نمی‌رسید، زیرا اساساً بدون درک درست خواننده از محتوا، یک قطعه موسیقی نمی‌تواند فرم بگیرد. این گونه است که آثارش، بدون اینکه تاریخ مصرف داشته باشند و به روزگار خاصی محدود شوند، برای همیشه جاودانه شده‌اند؛ به طوری که حتی اولین آلبوم‌های او هنوز هم پس از گذشت چند دهه از انتشارشان، به اندازه روزهای اول باطراوت و قابل ارائه به نظر می‌رسند.

● تعهد اجتماعی

فارغ از عرصه هنر و آواز که محمدرضا شجریان می‌تواند در آن به عنوان یک هنرمند تمام‌عیار و الگوی برجسته و اصیل هنرمند ملی، سال‌های سال برای جوان‌ها سرمشق واقع شود، او در قامت یک انسان هم از خصلت‌هایی قابل ملاحظه و فراموش‌نشدنی برخوردار بود. شجریان در مقام یک هنرمند متعهد، هرگز نان را به نرخ روز نخورد و از سر محافظه‌کاری و عافیت‌طلبی، نسبت به وقایع کشورش بی‌تفاوت ظاهر نشد. به هرگز به چشم شغل به آن نگاه نکرده است. شجریان علاوه بر تبحر اعجاب‌انگیزش در آواز به مثابه یک عشق‌آزلی و ابدی، تقریباً به تمام‌سازهای ایرانی هم مسلط بوده و نامش به عنوان مبدع چند ساز جدید در تاریخ موسیقی ایرانی ثبت شده است که از آن جمله می‌توان به انواع‌سازهای «صراحی»، «شهر آشوب»، «بم‌ساز» و...

مشهور «هم‌نوا با بم» به چشم آمد؛ جایی که بدون کوچک‌ترین نشانه‌ای از غرور و خودبینی، اجسرای خاطره‌انگیزی را برای هم‌وطنان داغ‌دیده ترتیب داد و عوایدش را به مردم شهر بم اختصاص داد. مستند «شجریان، از سپیده تا فریاد» ساخته مهدی طوسی، از آثار قابل ملاحظه و بااهمیتی است که با تلاش برای واکاوی این بخش از شخصیت استاد شجریان و نظرخواهی از دوستان و نزدیکانش، نشان می‌دهد که او در ایجاد بخش عمده‌ای از این هیاهوها، کاملاً بی‌تقصیر بوده و گروه‌های مختلف، به‌خاطر جایگاه استوار شجریان در نزد افکار عمومی، سعی کرده‌اند از برخی اظهارات او برداشت‌های مورد نظر خودشان را ارائه دهند.

● مرد نکونام نمیرد هرگز

فقدان استاد شجریان، بی‌تردید ضایعه‌ای بزرگ و دردناک برای جامعه ایران است؛ به طوری که جای خالی او تا همیشه در فضای هنر این مرز و بوم به چشم خواهد آمد. با این حال، جامعه موسیقی کشور نسبت به سال‌ها تلاش بی‌وقفه استاد شجریان برای زنده نگه‌داشتن و ارتقای موسیقی اصیل ایرانی، پس از او، رسالتی سنگین را بر دوش خود احساس خواهد کرد. شجریان یک عمر تلاش کرده تا تصویری جهانی و شایسته از موسیقی اصیل ایرانی ارائه دهد و به همین خاطر است که جامعه هنری پس از او، باید راهش را در مسیر تلاش برای پیرایش موسیقی ایران از ابتدالی که امروز تا حدی گریبان آن را گرفته است، ادامه دهد. به ویژه که حالا موسیقی ایرانی می‌تواند سبک هنری اصیل شجریان را به عنوان معیار قابل اعتنایی در تشخیص سره از ناسره در میزان ارج نهادن به گونه‌های مختلف موسیقی مورد استفاده قرار دهد.

شخصیت ملی با حضرت فردوسی این اتفاق را به نفع تاریخ دانست. در این سالها هر چه امپریالی‌های فراوانی به توس شده است، گردهمایی مجدد هنرمندان، بارقه‌ای است از امید برای برگشت توس به روزهای اوج خود. حالا شاید بتوان بیشتر بر این نظر پا فشرده که ارزش اصلی خاک توس به نامداران و مدفونان آن است نه خشت و خاکش. نامدارانی که ۴۹۴ نفرشان در یک کتاب به همت دکتر محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی معرفی شده و حالا استاد محمدرضا شجریان چهارصد و نود و پنجمین نامدار توس است.

کل فرهنگ و ارشاد خراسان رضوی در جمع مردم حاضر می‌شود و می‌گوید: «منظریم استاد همایون شجریان به مشهد وارد شوند و با ایشان جلسه‌ای داشته باشیم. به محض تصمیم‌گیری جزئیات این جلسه از طریق رسانه‌ها به مردم اعلام می‌شود.» او تأکید می‌کند که این مراسم بدون مردم برگزار نخواهد شد.

فرزندان شجریان از جاده فیروزه‌ای نساپور آمده‌اند. مژگان شجریان در صفحه خود نوشته است: «در راه سفر، به دیار پدر برای سپردن پیکر پاکشان، شنبه در کنار فردوسی بزرگ.» آن‌ها از کنار خوش‌باشی خیام و حکمت عطار و نوای محزون سنتور مشکاتیان گذشته و از ضبط خودروو این غزل مولانا را زمزمه کرده‌اند:

تو باد صبا بوی
مانده بوی گل،
با باد صبارفتی
نی، باد صبا بودی،
نی مرغ هوا بودی
از نور خدا بودی
در نور خدا رفتی

● ظهر نیمه‌ایری آرامگاه/ هجدهم مهر

در بین آوازهای گاه و بیگاه حاضران دلداه، داثم پیچ آرامی بین مردم راه می‌افتد که چرا پیکر استاد را نمی‌آورند؟ چرا خانواده ایشان با پرواز نیامده و هنوز به مشهد نرسیده‌اند. قرار است چه زمانی تدفین انجام شود؟ چرا اطلاع نمی‌دهند؟ ساعت از ۱۱ می‌گذرد و بر جمعیت اضافه می‌شود. آذان ظهر را هم می‌گویند، ولی آن مهمان عزیز نمی‌آید و همه همچنان منتظر. پیچ‌ها بیشتر شده است و سرها توی گوشی، همه به دنبال خبر جدیدی هستند. آن‌ها دل رفتن هم ندارند. انگار همین حضور را هم دوست دارند و همین هم‌صدایی با همدیگر را. «همراه شو عزیز» آن پیرمرد سفیدموی خوش‌پوش خوب می‌گوید: «استاد، در قلب ماست، نرفته. اثر خودش را گذاشته، نرفته. غم ما برای خودمان است که او را از دست داده‌ایم» سرانجام حوالی ساعت ۱۴، محمدرضا محمدی، معاون هنری سینمایی اداره

● جمعه قبل از ظهر/ حرم مطهر

جمعه؛ قبل از ظهر، پیکر محمدرضا شجریان به فرودگاه بین‌المللی شهید هاشمی‌نژاد مشهد می‌رسد. بعد از آن، فیلمی از مسیر باران‌زده جاده منتشر می‌شود که نشان می‌دهد فرزندان استاد، همایون و مژگان، در راه مشهد هستند. همایون غم‌زده به یاد پدر، آواز باران، سر داده است. سرانجام صاحب‌نوای ماندگار ربنا به پابوسی حضرت عشق؛ امام‌رضا(ع) می‌رسد. پیکرش را طواف می‌دهند و صدایش ذهن‌ها را پُر می‌کند. به دلیل جلوگیری از ازدحام و رعایت اصول بهداشتی در حرم، مردم از این موضوع بی‌خبر می‌مانند، اما لحظه به لحظه بر تعدادشان در آرامگاه فردوسی افزوده می‌شود. از دور و نزدیک اخبار مرتبط را رصد می‌کنند؛ تعداد پخش زنده‌های اینستاگرام افزایش می‌یابد و فضای مجازی از فیلم‌های حضور مردم در آرامگاه فردوسی سرریز می‌شود.

فردوسی، زبان فارسی را نجات داد و من تلاش می‌کنم موسیقی و آواز فارسی را نجات دهم.

● صبح بارانی آرامگاه/ هجدهم مهر

برگ‌های نیمه‌زرد پاییزی آرامگاه فردوسی، به استقبال باران صبح هجدهم مهر آمده‌اند و گویی نمی‌گذارند بر زمین بنشینند. شاید که می‌خواهند موسیقی تازه‌ای با باران بسازند و امروز بسرایند. از آن گونه که استاد می‌نواخت و می‌خواند: «بیارای بارون ببار بر دلم گریه کن خون‌بار.» این صدای یاران حاضر در آرامگاه

هم هست، همان‌ها که همایون گفته صاحب‌عزاهای اصلی هستند. صداهایی که گاه و بیگاه در فضای به باران‌نشسته پیشخوان اوج می‌گیرد. دلدادگان حاضر در آرامگاه، در ردیف منظم و با کمی فاصله ایستاده‌اند. خوش‌صدا ترها یک قدم جلو می‌آیند و نوا سر می‌دهند: «دل به امید وصل او همدم جان نمی‌شود/ جان به هوای کوی او خدمت

شجریان؛ استاد امیدبخشی

رضا سلیمان نوری

۱۷ مهر ۱۳۹۹ خورشیدی هم به شمار روزهای جاودانه اما تلخ تاریخ ایران زمین پیوست. از آن روزهای تلخی که ملت داغدار بزرگی شد که در راه اعتلای ایران از هیچ چیز دریغ نکرد. بزرگی که دوست‌اشکار و دشمن براساس شرایط و مقتضای زمان گاهی عیان و گاهی پنهان از او به نیکی یاد می‌کند. بزرگی که اگر نبود، بدون هیچ گرافه‌گویی اکنون اوبی که دیگر اکنون در میان مانیست در تمام زندگانی‌اش از آن زمان که فهمید محمدرضا شجریان فرزند ارشد استاد خوش‌صدای جلسات قرآنی مشهد، مهدی شجریان است تا آخرین لحظه‌ای که می‌توانست در خدمت مردمش باشد تنها و تنها به تزیین امیددر جامعه مخاطبش پرداخت. او آنگاه که در مدرسه مرحوم حاجی عابدزاده که همگان به خشک بودن سیستم درسی او اذعان داشتند شاگردی می‌کرد با تلاوت زیبای قرآن و شرکت در گروه سرود تلاش کرد تا امید به تغییر فضای خشک مدرسه را با استفاده از ظرفیت‌های دینی زنده کند و این گونه بود که پس از وی در این مدارس تحولی در قرآن خواندن دانش‌آموزان تحت نظر عابدزاده پیش آمد و قرآن خواندن با صوت جانشین مکتبی خوانی شد. آنگاه که معلم شد با پرداختن توانمان به درس و ورزش، معلمی منعطف شد که بدون ترک و بانشاط کلاس را اداره می‌کرد. او باز آنگاه که معلم روستای دور افتاده از آبادی آن زمان رادگان شد با ساخت نقشه ایران به دانش‌آموزان شهر ندیده فهماند که دنیا بزرگ‌تر از آنچه فکر می‌کنند است و برای رسیدن به نداشت‌ها ضمن آموختن باید امید داشت. او باز آن هنگام که بر خلاف نظر پدر آواز خواندن را برقراری شدن ترجیح داد و سیواش بیدگانی شد به این امید داشت که روزگاری پدر به او و انتخابش افتخار کند زیرا که این انتخاب خودرنگشای جوانان بسیاری شد که آن زمان در دوراهی‌های مختلف زندگی گرفتار شده بودند. محمدرضای شجریان بازمهم وقتی به دوستانش قید فعالیت در صدا را زد تا بدین گونه به بی‌عدالتی‌ها و رفتار بد پهلوی با مردم اعتراض کند، با این امید به جلورفت که حرکتش نوعی روشنگری امیدبخش برای مردمی باشد که در حال مبارزه با طغوت زمان خود بودند. درست با همین استدلال بود هم که فریاد سر داد و «ایران ای سرای امید» را خواند تا همگان بدانند مهم‌ترین چیزی که در طول قرن‌ها ملت ایران زمین را یکپارچه نگه داشته همانا امید به ایران بوده است. او این امید به ایران را در «هم‌نوا با بم» هم تکرار کرد تا به همه بگوید هرچند زلزله‌ای جانکاه بم را زبرور کرد اما این شهر با امید به آینده مردمش و تمام ایرانیان بار دیگر قد علم خواهد کرد. درست به همین دلیل هم بود که وقتی احساس کرد از امیدبخشی او برخی در حال بهره‌برداری ناصحیح هستند در خواست کرد تا دیگر آنچه را خوانده با یک استثنا از صداوسیما بخش نشود. تا به امیدبخشی‌اش به مردم به گمان خودش خیانت نشود. و البته آن استثنا که «ربنا» نام داشت هم خود امیدبخشی دیگری به مردم بود. امید دادن به پایان صحیح یز و عزت و عبادت و بندگی خالص خدا و درست به همین دلیل بود که هرچند «ربنا»ی او هم از صداوسیما بخش نشد اما مردم آن را فراموش نکردند و سال‌های سال بارنای استاد روزه خود را افطار کردند تا فریاد بزنند که «میدبذر هویت هر ایرانی است.» و حتی آنگاه که خبر زمانه باعث شد تا استاد در نوروز ۹۵ خبر از بیماری کههنه خود دهد آن گونه خیرداد که با امید در دل بسیاری از آنان که بیماری مشابه داشتند، زنده شد و چه بسا که همان خبر دهی و امیدبخشی باعث نجات بسیاری از آن بیماران شد و سرانجام همین رفتنش هم نوعی امید را همراه داشت. امیدی که در ساعات پس از رفتنش چه حقیقی، با حضور مردم تهران در مقابل بیمارستان محل گذران آخرین دقایق زندگی استاد و چه مجازی با همگانی شدن پیام‌های تسلیت درباره فقدان او تجلی کرد. امیدی به بالاتر نبودن هیچ موضوعی از جایگاه ایران و ایرانی در دل یکایک ایرانیان. همان چیزی که آرزوی همیشگی استاد بود و ترسناک‌ترین موضوع برای دشمنان ایران و ایرانی و البته بی‌شک خدای یکتا هم این امیدبخشی استاد را پسندیده که جایگاه همیشگی‌اش را نزد امیدبخش دیگر ایرانی فردوسی بزرگ، نگاهبان همیشگی زبان پارسی و مهدی اخوان ثالث، فردوسی معاصر قرار داد. یاد استاد مانا و سرای امیدش همیشه پایاباد.

راز شجریان

...سال‌ها پیش قرار بود در خارج از ایران کنسرتی برگزار کند. پیش از اجرا برگشت. پرسیدم: «چرا برگشتی؟» گفت: «دنت‌ها بود باغبانی نکرده بودم، دستم به خاک ایران که می‌خورد، صدایم بازتر می‌شود. آدمم به انس خاک...» شجریان مالک بالامتاز عطورهای موسیقی و به عبارت بهتر، علم موسیقی بود و فلسفه موسیقی را هم به‌مثابه چراهای موسیقی کشف کرده بود. برای او موسیقی گونه‌ای از گفت‌وگو بود که تنها برای زمانی مفاهمه می‌رسید که به‌مثابه متن به فرامتن می‌پیوست. از او تفکر انضمامی و مبتنی بر پیوند دایره‌وار راوی و مخاطب بود. او به‌خاطر خوش‌صدایی نماند. او ماند، چون از صدا، صحنه‌ساخت، صحنه‌مفاهمه، صحنه‌ای که بر آن می‌ایستاد و نت‌معلق آخرآ به دستان مخاطب می‌سپرد. حرف او هنوز در گوش‌متن‌انداز است: «منوس، من کارم را به‌فرجام رساندم، خیلی سخت بود، اما شد، من توانستم نشان دهم که می‌شود از مطرب به استاد رسید!» او حالا آرامیده است؛ آن سان که همه تبدیلگران روایت‌ها به اسطوره‌ها.

تجدید عهد با آسمانیان

... درست در زمانه‌ای که ابتذال از عجهت بر ما باریدن گرفته است و روزگاری که میل به ادبار دارد، او با رفتنش به ما یادآور شد که هنوز هم می‌توان به این مرز برگهر امید داشت. زندگی‌اش پر از خیر و برکت بود و رفتنش نیز، انگار تجدیدعهدی کرده باشیم با گذشته خودمان. انگار بار دیگر به ما یادآور شده باشد که حافظ و سعدی و عطار و مولانا و باباطاهر و فردوسی و خیام و اخوان زنده‌اند و ما اگر آبرویی داریم و نیمچه هویتی، از صدقه‌سری آنان است. انگار یک بار دیگر به ما تذکر داده باشد که قدر و قیمت زبان فارسی را بدانیم و بی‌اعتنا به رسانه‌های رسمی و غیررسمی، خودمان را در آینه خادوندگان ر فرهنگ این سرزمین به‌تماشا بنشینیم. ما به او خیلی مدیونیم؛ بیش از هر کس دیگری. اگر صدای جاودانه او و همگنان او نبود، شاید خیلی پیش‌تر از این‌ها در مفاک روزمرگی به تصرف ابتذال درمی‌آمدیم و در مقابل سیل ویرانگری تاریخی دست‌هایمان را به‌نشانه تسلیم بالا می‌بردیم. او با رفتنش یک بار دیگر ما را به شنیدن دعوت کرد. باید گوش‌هایمان را از ترهات و یاهوه‌های روزمره پاک کنیم تا یک بار دیگر مستعد شنیدن کلام آسمانیان شویم؛ از «ربنا» تا «عشق داند»، از «این دهان بستی دهانی باز شد» تا «ساز قصه‌گو»، از «ایران ای سرای امید» تا «مستان است». این همه را با گوش‌های بشنویم تا شاید خضر مبارک‌پی در آید و به لطف در ما بنگرد و جان دیگر سرود مهر و دوستی جای قهر و کین تویز بنشیند. ایدون باد!

روزنامه
شهرامید
وزندگی

شنبه
۱۳ مهر ۱۳۹۹
شماره ۲۷۳۳۳۳

۱۵



فرهنگ و هنر

روزنامه

ادامه یادداشتن از صفحه یک

ادامه یادداشتن از صفحه یک